

## نقد مضمونی کتاب آسیا در برابر غرب

مزدک رجیبی\*

### چکیده

کتاب "آسیا در برابر غرب" از نظرگاهی آغاز می‌شود که پیش از آن درک نشده بود و آن مفهوم بنیادی "غربزدگی" چونان نیهیلیسم مضاعف است؛ البته پیش یا "توهم مضاعف" از این کتاب متون منتشر شده دیگری بر بنیاد غربزدگی آشکارا بیان شده یا نهان در متن منتشر شده بود. یکی کتاب فخرالدین شادمان با نام "تسخیر تمدن فرنگی" که در سال ۱۳۲۶ منتشر شد و دوم کتاب مشهور غربزدگی که نخستین بار در سال ۱۳۴۱ انتشار یافت. نخستین متن از ایرانی خودباخته در برابر فرهنگ غربی سخن می‌گوید. در دومین متن مفهوم غربزدگی متأثر از آراء سید احمد فردید البته با فهمی متفاوت از درک هستی‌شناسانه او برای آسیب‌شناسی هستی و زبان ایرانی خودباخته در برابر فرهنگ غربی سخن به میان می‌آید. کتاب داریوش شایگان اما پیرو مایه هستی‌شناسانه آراء سید احمد فردید متنی است که رویارویی هستی ایرانی و غربی را چونان دو هستی متفاوت بر بنیاد دو مفهوم "نیهیلیسم" و "نیهیلیسم مضاعف" می‌فهمد. بنابراین ضروری است که برای بازخوانی نسبت آگاهی معاصر ایران با جهان نو به این متن و مضمون بنیادینش توجه شود.

کلیدواژه‌ها: غرب، تقدیر تاریخی، نیهیلیسم، نیهیلیسم مضاعف

### ۱. مقدمه

\* دکتری تخصصی فلسفه، استادیار گروه تاریخ و تمدن غرب پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۲

ژرفای فاعل آگاهی و کنش، سوژه، ایران معاصر در دهه های بیست تا پنجاه خورشیدی ( دهه های چهل تا هفتاد ترسایی) که جنبشهای نظری و نیز انقلابی پسا استعماری با رنگ و بوی ذهنیت چپ در بسیاری از سرزمینهای آسیایی و آفریقایی و آمریکای جنوبی تکوین یافت، متمایز از ژرفای فاعل آگاهی و کنش نسل نخست منورالفکران ایرانی سده سیزدهم خورشیدی (نوزدهم ترسایی) بود. منورالفکران راز عقب ماندگی ایران از قافله تمدن جدید را در نداشتن عقل و علم و فن جدید و همزمان گم گشتگی و گسست و انحطاط تاریخی خود جستجو میکردند که این دو به دو سوی آینده و گذشته خود بدون فهم تاریخت تمدن غربی و تاریخت تمدن ما استوار است. آگاهی این زمانه طی مسیر تمدن جدید را ارادی و آگاهانه میفهمید و از این رو متوجه تاریختمدنی آن و خود نبود که تاریختمدنی یعنی درک اقتضانات زمان که چه بسا در ید اراده انسانهای یک دوره نیست. آگاهی روشنفکران پس از دوره پهلوی تا پیش از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ دو سوی گذشته و آینده خود را طور دیگری میفهمید. نخستین بارقه درک تاریختمدنی تمدن غربی و تمدن ما در این دوره پدید می آید و در مفهومی آشکار میشود که تا کنون بر وجوهی از آگاهی ایران سایه انداخته است و آن مفهوم غربزدگی است. مفهوم غربزدگی آن چنان که برای نخستین بار سید احمد فردید آن را بیان میکند و سپس جلال آل احمد در کتاب غربزدگی آن را تکرار میکند صرف نظر از وجوه متنوعی که دربرمیگیرد وجه تاریختمدنی تمدن غربی و تمدن ما را بیان میکند که به نظر نگارنده مهمترین ویژگی آگاهی دوره مصطلح به عصر روشنفکری سده چهاردهم خورشیدی ایران تا پیش از انقلاب اسلامی است.

به سخن دیگر برجسته ترین ویژگی فاعل آگاهی و کنش در دوره روشنفکری درک هویت خود در برابر غرب با توجه و تفتن به تاریختمدنی تمدن غربی و تمدن ما بود و در این میانه مفهوم غربزدگی در ذهن و زبان سید احمد فردید پدیدار شد. آنچه داریوش شایگان پس از سید احمد فردید در میان دیگر همسلان خود بدان پرداخت فهم هویت خویش در نسبت با تمدن و فرهنگ غربی با وساطت مفهوم غربزدگی او بود. البته آنچه وی را از سید احمد فردید و جلال آل احمد جدا میکند اینست که در کتاب "سیا در برابر غرب" مفهوم غربزدگی با وساطت مفهوم دیگری بیان و فهمیده میشود و آن مفهوم نیهیلیسم است. در زبان متن مفهوم نیهیلیسم ماهیت و ذات هستی شناسانه تمدن غربی است. این واقعیت بر همه تمدنهای آسیایی دیگر هم غلبه یافته و این وضعیت مغلوب

شدگی آن واقعیت وجودی است که با مفهوم نیهیلیسم مضاعف بیان میشود. با تکیه بر مفهوم مذکور متن چه ظرفیتی برای فهم واقعیت وجودی هویت ایران معاصر دارد و چه جهتی برای آینده ایران پیش بینی میکند آن نیروی مفهومی درونی است که باید در خود متن جستجو شود و این مقاله چنین وظیفه ای را بر خود تکلیف میکند.

دو بنیان نظری متن برای بیان وضعیت هستی غرب و هستی ایران چنین است: حقیقت نیهیلیسم تقدیر تاریخی غرب است و توهم مضاعف مای ایرانی در رویارویی منفعلانه و ناآگاهانه با آن حقیقت نیهیلیسم مضاعف است که البته تقدیر تاریخی ایران چنین فعلیت یافته است. هر دو مقدمه بر گونه ای "تقدیرگرایی تاریخی" بنیان نهاده شده است که ضرورت تاریخی (determinism) و تاریخ انگاری (historicism) تحصلی (positivist) نیست بلکه با واسطه آراء سید احمد فردید از آراء رمانتیکهای سده بیستمی و به ویژه فردریش نیچه و مارتین هایدگر در باب تاریخ انسان و تاریخ هستی برآمده است.

## ۲. معرفی و خاستگاه کتاب

کتاب "آسیا در برابر غرب" نوشته شده در دهه پنجاه شمسی است آن هنگام که انتقاد بنیادین از وضع سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران آشکارا پدیدار و در وجه فلسفی انتقاد از نسبت ما با غرب طرح شده بود. آراء سید احمد فردید شاید آغاز چنین انتقادی در دهه های سی و چهل بود و سپس کتاب غریزدگی جلال آل احمد بسیار عیان ولی با فهمی سطحی و روزنامه نگارانه همان انتقاد را با درک عامه فهمتری بیان کرده بود. کتاب آسیا در برابر غرب ولی برای درک انتقادی نسبت ما با غرب به مفهوم بنیادینتری میپردازد که در فهم نویسنده این مقاله از اندیشه رادیکال نیچه برآمده است. داریوش شایگان (۱۳۹۷-۱۳۱۳) این کتاب را در دهه پنجاه خورشیدی (هفتاد ترسالی) نوشته است که جنبشهای سیاسی، اجتماعی، فکری جهان سومی و پسا استعماری به اوج خود رسید. مضمون بنیادین این کتاب رویارویی تمدنهای آسیایی با نیهیلیسم است که از سویی از نیهیلیسم بیان شده در آراء نیچه و از سویی دیگر و مهمتر از سوی پیشین از مضمونی فردیدی برخاسته که سرنوشت شرق را در و با غرب میسنجد و فردید از آن با تعابیر غریزدگی و غریزدگی مضاعف یاد میکرد.

کتاب وی در آغاز سرگذشت مختصری از نیهیلیسم چوناں تقدیر تاریخی غرب و سپس سرنوشت تمدنهای بزرگ آسیایی در برابر نیهیلیسم ویرانگر و همه جاگیر و جهانشمول را بیان میکند.

### ۳. ساختمان و مضمون مرکزی کتاب

شایگان در این کتاب مانند فردید و ملهم از وی غربزدگی را پدیداری فرعی، ثانوی و عرضی نمی یابد بلکه آن را تقدیر ضروری تاریخی ایران معاصر چوناں بخشی از تمدنهای شرق میدانند. برای توضیح این نکته چنین میگوید:

و اکنون غربزدگی فقط سرگرمی متجددین جامعه رفاه نیست، بلکه خوره ایست که از درون، تمدنهای آسیایی را تهدید میکند. از چنین دیدی کشمکشهای ناشی از مرامهای دست راستی و دست چپی هیچ معنایی ندارد چه بسا این مرامها همه زاده ایدئولوژیهای غربی و به قول رائوشننگ در حکم نقابها و صور مبذله نیهیلیسم غربی هستند. (شایگان، ۱۳۷۸: ص ۱۱).

مفهوم مرکزی در متن اینست که غرب در آخرین سیر تحولی تمدنی خود گرفتار نیهیلیسم شده و ایران و هند و چین و ژاپن نیز که تنها تمدنهای غیرغربی و دارای سستهای تاریخی درازنایی هستند خواه نا خواه گرفتار نیهیلیسم شده اند و دست آخر در نیهیلیسم هضم خواهند شد. پیشینی متن پیش بینی راست ولی نا بهنگامی است و تا مل بر آن شگفتی بیشتری برمی انگیزد آن هنگام که توجه کنیم این کتاب در سالهای میانی دهه پنجاه نوشته شده است هنگامی که هنوز بسیاری رخدادهای از راه نرسیده بود. شوروی و همراه آن نیمی از کره خاکی یعنی خاور کمونیستی از درون نپاشیده بود. نبرد تمدنهای فوکویاما و پیشینی جنگ با تمدن اسلامی نگاشته نشده بود. یازده سپتامبر رخ نداده بود. طالبان و القاعده و داعش سربرون نیاورده بودند. دمکراسی حتی در جوامع توسعه یافته چنین افسرده نبود. بی تعهدی حقوقی ایالات متحده امریکا به همه قواعد بین المللی بیرون آمده از درون خود نظم سرمایه جهانی و سلطه غرب جهانشمول رخ نداده بود. چین چوناں حاکمیت سیاسی سوسیالیستی و فاقد آزادی لیبرال و در همان حال نیروی نخست سرمایه اینک جهانی شده (globalized) آشکار نشده بود؛ ماهواره، اینترنت، موبایل، شبکه های اجتماعی آدمی و جهان

وی را درنوردیده بودند. همه این رخدادها نیهیلیسم جهان غربی اکنون جهانشمول شده یعنی غلبه جهان تکنیک بر هستی بشری را در سطوح انضمامی تر آشکار کرده اند. مدعای متن بر دو بنیاد استوار است و اهمیت آن نیز دراهمیت این دو بنیاد نهفته است. نخست حقیقت نیهیلیسم چونان تقدیر تاریخی غرب و دوم توهم مضاعف ما در رویارویی منفعلانه و ناآگاهانه با آن حقیقت و این واقعیت تاریخی که تقدیر تاریخی ما چنین بالفعل شده است. حقیقت سهمگین و ترسناک دوم برای ما از حقیقت نخست بسیار خانمان براندازتر است زیرا آگاهی به هستی اکنون ماست. آگاهی به ناآگاهی بنیادینی است که با مفهوم توهم مضاعف در متن آشکار شده است.

این که گفته شد دشوارترین و بنیادی ترین ژرفای انسان و جهان معاصر و نیز جهان انسان ایرانی معاصر در این نوشته به گونه ای هستی شناسی بنیادین آشکار شده خود پرسشی مهم است. نیهیلیسم، جهان اکنون ایران معاصر در نسبت با جهان نو ست که پیش از این نوشته در آگاهی ایران معاصر بدین شیوه و با این لحن مفهومی و بنابراین خودآگاه نشده بود. البته که سید احمد فردید پیش از متن "آسیا در برابر غرب" آراء خویش را گسترده و قطعه غربزدگی را ساخته بود و در آراء فخرالدین شادمان حتی پیشتر از او ارکستر فهم غرب در برابر ایران به صورتی تمهیدی هماهنگ شده بود، ولی متن "آسیا در برابر غرب" همان قطعه را با همان ارکستر با لحنی دیگرگون مینوازد. لحن متن لحن هیچ یک از آن دو و نیز لحن متن "غربزدگی" جلال آل احمد نیست بلکه نغمه مرکزی آن نیهیلیسم چونان حقیقت هستی معاصر است که با لحن نیهیلیسم مضاعف چونان توهمی ویژه آگاهی و کنش ایران معاصر نواخته میشود.

چرا نیهیلیسم حقیقت اکنون انسان غربی است و عدم آگاهی به آن نیهیلیسم مضاعفی است که حقیقت تاریخی انسان شرقی معاصر و در این متن حقیقت انسان ایرانی معاصر است؟ نگاه "آسیا در برابر غرب" مای معاصر را با دو پرسش روبرو و سهمگینانه حقیقت آن را پیش چشم خود ما میگذارد: نخست اینکه نیهیلیسم چونان فعلیت انسان غربی چیست و دوم عدم آگاهی ما به آن حقیقت در وضعیت نیهیلیسم مضاعف یا وضعیت "نه این و نه آن" چگونه است. لازم است گفته شود که نامگذاری وضعیت نه این و نه آن را نویسنده مقاله انجام داده است و خود متن چنین نامی بر واقعیت هستی شناسانه ایران معاصر نمینهد. در کتاب شایگان نیز همانند فکر فردید بنیانگذاری و پی ریزی فهم حقیقت غرب از و با فهم غرب چونان کلیت آغاز میشود؛ کلیت غرب نزد فکر فردید متافیزیک است و از اینرو

غرب را یک تاریخ و آن تاریخ را تاریخ متافیزیک این کلیت). میداند (ضاد، ۱۳۹۴:ص ۳۰۲ نزد فکر شایگان نیهیلیسم است و البته هر دو متفکر متوجه بوده اند که این دو مفهوم بر بنیان ادراک نیچه ای - هایدگری از تاریخت غرب است و برآستی یکی و همانست که برای آسیا در برابر غرب نیهیلیسم حقیقت تاریخ غرب است و در سپس آن را برمیرسیم. دو سطح آشکارا متمایز بیان فلسفی و ادبی پیدا کرده است؛ یکی برای فکر آلمانی که آشکارشدنش با فکر نیچه و هایدگر است و دوم نزد فکر روسی که آشکارگیش نزد شایگان مفاهیم بسط دهنده مورد نیاز جهت بیان نیهیلیسم و داستانهای داستایفسکی است. نیز نسبت ما با نیهیلیسم را در چند جهت اصلی تنظیم کرده است که با پیروی از نظم خود کتاب همه آنها تبیین و سپس نقد میشود.

#### ۴. نیچه - هایدگر: نیهیلیسم فوستی آلمانی

فهم شایگان در "آسیا در برابر غرب" از تاریخ غرب چون یک کلیت مانند نیچه از یونان دوره افلاطونی - ارسطویی و سپس مسیحیت می آغازد. چنین نگاهی به آغازین گام تاریخ غرب در یونان و روم در سده های نوزایی (پانزدهم و شانزدهم) در ادراک اروپایی از گذشته خود و در برخی شهرهای ایتالیای امروز، فرانسه، آلمان امروز و برخی شهرهای شمال اروپا تکوین یافته بود و سپس در عصر روشنگری<sup>۱</sup> به گونه ای ویژه در فرانسه و بریتانیا و شهرهای آلمانی زبان آن روزگار برجستگی بیشتری به فرهنگ کلاسیک یونان و روم و فلسفه آن دوره به ویژه افلاطون و ارسطو بخشیده شد، و دوره یونان و روم را دوره کلاسیک نامیدند و آن را عصر روشنایی و در برابر دوره تاریکی سده های میانی قرار دادند. در دوره رومانتیک و مثلاً نزد نووالیس به عنصر ایمان در سده های میانی در برابر خردگرایی افراطی روشنگری توجه شد، ولی در دوره مدرنیته و باز علی الخصوص در نگاه تاریخی فرهنگ و زبان آلمانی و خیلی برجسته تر در فکر هگل به فرهنگ یونانی و رومی و جایگاه دوره اوج آن فرهنگ که دوره فلسفه افلاطون و ارسطوست چونان اوج فرهنگ پیش از مسیحیت نگریسته شد. تفاوت نگاه هگل با دوره نوزایی و روشنگری فرانسوی در این است که برای وی مسیحیت و سده های میانی دوره واسطه یافته تری<sup>۲</sup> در سیر دیالکتیکی تاریخ غربی است، زیرا دوره ایست که در آن روح<sup>۳</sup> به نحوی مطلق در ریخت مسیحیت حقیقت را بازنمایی<sup>۴</sup> کرده است، هر چند فلسفه بیان تام و تمام حقیقت است و فلسفه خود هگل بیان کامل حقیقت است (Hegel, 2010: pp267-277).

پس از هگل و فروپاشی ادراک اروپایی غربی از خود چونان تمامیت مطلق، فلسفه نیز چونان بالاترین آشکارگی بیان حقیقت برای نخستین بار در فکر نیچه در هم شکسته شد. نزد نیچه تاریخ غرب تاریخ تحقق نیهیلیسم است و یونان پس از سقراط آغاز این انحطاط و اضمحلال است. به خلاف فکر هگل برای فکر نیچه مسیحیت ادامه و بسط افلاطونگرایی تاریخ غرب و ادامه فعلیت یافتگی نیهیلیسم اروپایی است و دوره جدید فعلیت تام و تمام آن نیهیلیسم است که وی خود را تذکردهنده آن میدانست (Nitzche, 1967: pp 97-127).

"آسیا در برابر غرب" نیز در و با فهم نیچه ای غرب را درک کرده و از آن می آغازد. سیر تحول غرب در جغرافیای اروپا و سپس آمریکای شمالی و سپس برخی نقاط آسیا و آمریکای لاتین و اکنون اکثر نقاط کره زمین سیر فعلی نیهیلیسم است. البته درک شایگان تا اندازه زیادی بر کتاب هرمان راءوشنینگ استوار بوده و خود وی نیز به این الهامگیری مقرر است. نیهیلیسم وضعیتی است که بشر معاصر غربی بدان مبتلا شده که در آن دیگر نه باور به خدا و نه باور به بیخدایی معنابخش هستی است؛ به بیان دیگر وضعیت و عصر "نه این و نه آن" است. در این وضعیت همه ارزشها نفی و حتی بی ارزشی نیز نفی میشود. خوبی و بدی با هم و به یکسانی نفی میشود و ایمان به خوبی و ایمان به بدی هر دو به یکسانی منتفی است. هیچ غایتی نیست و همه ارزشها ملغی است. پیشتر، بشر هستی را به ارزش تقلیل داده بود و بالاترین ارزش خود انسان و عقلانیت و سپس هوی و هوس بود و اکنون در وضعیت نیهیلیسم هیچ ارزشی غایت نیست. شک هم نیست زیرا شک در برابر چیزی آشکار میشود. وضعیت نیهیلیسم وضعیت بی معنایی<sup>۵</sup> است. این وجه از واقعیت نیهیلیسم چونان آخرین دوره تحول تمدن غربی را نیچه طرح کرده بود و فهم شایگان برآمده از آن درک و تلقی است. البته در فهم نیچه از تاریخ تمدن غربی وجه اخلاقی بنیادینی نهفته است، زیرا بنابه درک وی وضعیت نیهیلیسم وضعیتی مخرب است که برون شد از آن تنها با فراروی از خیر و شر ممکن است و در اندیشه نیچه این فراروی بر بنیان فهمی طبیعی و روانشناسانه از تاریخ اخلاق و مفاهیم برساخته شده خیر و شر در تمدن غربی استوار است (Nietzsche, 2002: pp75-92)

اکنون تقدیر تاریخی بشر غربی چنین وضعیتی است. این وجه از بیان نیهیلیسم در فکر و زبان نیچه وجهی است که راءوشنینگ و با تبعیت از وی شایگان آن را نیهیلیسم آلمانی "فاوستی" نام نهاده اند. این وجهی از روح اروپایی متجلی در مدرنیته است. شایگان بنیان فهم خود از کلیت غرب را بر این پایه پیرایخته، سپس مفهوم نیهیلیسم مضاعف را برای

وصف حال ما تعبیر کرده است که در ادامه بدان خواهم پرداخت. پرسش اینست که آیا نیهیلیسم همه حقیقت غرب است؟ پیش از آن باید وجه دیگر نیهیلیسم یا بیان روسی آن را بررسییم.

## ۵. داستایفسکی: نیهیلیسم ارتدوکسی / مارکسیستی - آنارشیمیستی

از نگاه شایگان نیهیلیسم روسی بیان شده در آثار داستایفسکی بیان حقیقت ارتدوکسی نیهیلیسم است که از روح ژرف مسیحیت شرقی فرهنگ و زبان روسی بیرون زده است. شایگان این بخش را چنین آغازیده است:

"نیهیلیسم آلمان آگاهی به سیر تطوری و نزولی تفکر غربی است، حال آنکه نیهیلیسم روس نفی این تاریخ و گریز از آنست" (شایگان، ۱۳۷۸: ص ۳۰).

وی در ادامه می‌افزاید:

داستایفسکی می‌گفت: ما روسها همه نیهیلیست هستیم. این گفته در خود اعتناست، چه نیهیلیسم ریشه‌های فرهنگی در تاریخ روسیه دارد. نیهیلیسم در اصل یک پدیده روسی و مذهبی است که از زمینه ارتدوکسی برخاست، و در واقع وجه معکوس معنویت روس و نوعی پارسایی بی رحمت الهی است (همان: ص ۳۲).

بنابراین شایگان براساس رأی بردیایف اذعان میکند که نیهیلیسم روسی دارای دو ویژگی است: نخست اینکه از روح ارتدوکسی روسی برآمده و دوم اینکه به آنارشیسیم و مارکسیسم چونان آخرین ایدئولوژیهای رهایی بخش از شر نیهیلیسم غربی متوسل شده است؛ رهایی از نیهیلیسم را در سده بیستم در آنها می‌یابد و همانگونه که فکر نیچه به ایده‌ولوژی رهایی بخش ناسیونال سوسیالیسم نازی انجامید، نیهیلیسم بیان شده در داستانهای داستایفسکی رهایی از شر خود را در بولشویسم حزب کمونیسم لنینی - استالینیستی و نیز آنارشیسیم باکونینی یافت (همان: صص ۳۳-۳۴).

## ۶. دوره فترت: آخرین تجلی نیهیلیسم در آگاهی غربی و نیهیلیسم مضاعف برای ما



آخرین دوره تجلی نیهیلیسم برای آگاهی تنزلی و رقتبار غربی دوره فترت یا وضعیت نه این و نه آن است که انکار و نفی همزمان ایمان و کفر است. در این دوره فترت است که آگاهی غربی ناخرسند است و سخن نیچه برای رهایی از آن نیهیلیسم فعال است که همه چیز را ویران میکند. برای ما این فترت با ریخت دیگرگونی آشکار میشود که شایگان آن را وضعیت نه این و نه آن مینامد (همان: ص ۳۹). این وضعیت نه این و نه آن ما بدین جهت با نه این و نه آن غربی متفاوت است که ما آگاهی سهمگین ولی گریزناپذیر غربی به نیهیلیسم را نداریم و در غفلت هستیم. این نه این و نه آن همانا گسسته شدگی و کنده شدگی از خود، فرهنگ یا جهان گذشته، است و از سوی دیگر مدرن نشدن و نپیوستن به جهان علم و تکنیک است، که البته نیهیلیسم آخرین تجلی آن و از چشم انداز نیچه ای — هایدگری شایگان به راستی تقدیر تاریخی گریزناپذیر آنست که آخرین ریخت تطوری آن را با نشانه های فترت درمی یابیم.

عدم آگاهی به نیهیلیسم چون وضعیت معاصر بشریت جهانی شده توهّم گریزی به مای شرقی میدهد که شایگان آن را ”توهّم مضاعف“ نامیده است که فترتی متفاوت با فترت غربی است و به چشم نگارنده مهمترین مضمون و مفهوم شایگان در کتابش و نیز مهمترین تجلی آگاهی رنجور معاصر ایرانی است. چرا چنین است؟ زیرا هستی مای شرقی معاصر با چنین تقدیر تاریخی گره خورده است که نه گذشته چون امری زنده و نه آینده چون افقی اصالتا متعلق به ما در پیش چشم مان نیست؛ نه آن خودی هستیم که بودیم و نه آن خود مدرنی شده ایم که ده هاست تلاش کرده ایم تا بشویم. وضعیتی متفاوت با روسیه سده نوزدهم سنت پترزبورگ داستانهای داستایفسکی که در آن مسأله بنیادین آگاهی روسی آن عصر تجلی یافته که پیوستن یا نپیوستن روسها به غرب و یا ایمان داشتن یا نفی ایمان بود. مسأله ما مدرن شدن با حفظ خود گذشته ای است که دیگر نیست و از همینجا توهّم خود را از آستین روان رنجور مای معاصر بیرون می آورد که همان پاشنه آشیل مای معاصر است. نه این و نه آنی که نه گذشته را میتواند بفهمد و بازسازد و نه افقی پیش چشم دارد و از اینرو در تلاش برای مدرن شدن همواره شکست خورده است. شکستی که عارضی و حادثی نبوده بلکه از وضعیت نه این و نه آن مای معاصر به گونه ای ذاتی بیرون آمده است، زیرا هیچگاه با ژرفای جانمان جهان مدرن را طلب نکرده ایم و همواره پیشاپیش از نیهیلیسم آن ترسیده ایم بی آنکه در ژرفای روحمان همانند آگاهی آلمانی و روسی بدان آگاه باشیم.

عواقب انضمامی نیهیلیسم را در سده بیستم و ویژه سده بیست و یکم دیده ایم ولی آن را به جان نیازموده ایم یعنی هنوز تجربه زیسته و مفهومی نشده است. بحران جهانی زیست محیطی در منطقه خاور میانی ما بحرانیتر از غرب است ولی هنوز آن را به جان نیازموده ایم. خشونت بی دلیل و بی انگیزه القاعده و داعش و النصره را که بیخ گوشمان است دیده ایم، ولی از نیهیلیسم موجود در آن ناآگاهیم زیرا اینها خشونت‌های بی دلیل برآمده از نیهیلیسم است که امروز دامن خاور میانی را بیش از خود جغرافیای غرب گرفته است. کمرنگ شدن تدریجی دولت - ملت را در جهان توسعه یافته میبینیم ولی هنوز در پی دولت - ملتی قدرتمندتر از همه جهان هستیم زیرا اضمحلال تدریجی دولت - ملت چونان نشانه دیگری از نیهیلیسم را باور نمیکنیم.

بلعیدن همه جهان و کره زمین و منابع طبیعیش و حتی در آینده ای نزدیک احتمالاً مهاجرت بشر به کرات جایگزین را در فیلمهای ژانر علمی - تخیلی هالیوود میبینیم ولی آن را محصول تخیل آمریکایی هالیوود میدانیم و نه نشانه دیگری از نیهیلیسم، و دست آخر با از خود بیگانگی بشر تکنولوژی زده مواجهیم که از خود بیگانگی بیان شده در آثار هگل و مارکس در برابر آن طنزی مزاح آمیز است و این از خود بیگانگی را دیده ایم با همه افسردگیهایش که گسترده تر و عمیقتر است از همه افسردگیهایی که در ده های نخست سده بیستم تنها از راه ترجمه آثار فروید خوانده بودیم، ولی آن را نیز نشانه آخرین تجلی نیهیلیسم نمی انگاریم، بلکه تنها مرحله ای میدانیم که با پیروز شدن در توسعه و غلبه عقلانیت، ما نیز مانند بشر توسعه یافته به هر روی میتوانیم بر آن غلبه کنیم. همه موارد نامبرده نشانه های نیهیلیسم است و ما دهه ها پس از آسیا در برابر غرب همچنان آن را عوارض تمدن غرب میپنداریم نه تجلی حقیقت غرب که نیهیلیسم است، و دقیقاً از اینرو شایگان آسیا در برابر غرب پیشگوی وضعیت نه این و نه آن ویژه مای معاصر است که فترتی غریب و از فترت نیهیل غربی متمایز است. این فترت فترتی مضاعف است. ولی آیا همه حقیقت غرب یا جهان مدرن نیهیلیسم است؟ این مسأله بنیادین مای معاصر است که نه فردید، و نه شایگان آسیا در برابر غرب بدان نپرداخته اند.

شایگان غفلت از این و آن را فترت ویژه مای معاصر میداند که میتواند موجب پدیده ای شود که همانند مفهوم نیهیلیسم ناآگاهانه اصطلاحپردازی یکه خود وی است و کس دیگری تا به امروز حتی بدان تظن نکرده است؛ ناشناس بودن حقیقت نیهیلیسم برای ما و داشتن توهم مضاعف میتواند به جهش فرهنگی<sup>۶</sup> بیانجامد (همان: صص ۹۱-۹۲).

موتاسیون ویژگی پیشینی ناپذیری مای شرقی است که به حقیقت نیهیلیسم آگاه نیستیم و آن را با جان نیازموندیم، یعنی نیهیلیسم تجربه زیسته ما نیست، و از اینرو آماده پذیرش ایده‌ولوژیهای غربی چونان آیینهای رهاییبخش از آسیبهای پذیرش خود تمدن غرب جهانگیر شده هستیم که میتواند به موتاسیونهای عجیب و غریبی در فرهنگ و جهان شرقی ما بیانجامد. آمدن یا واردات این ایده‌ولوژیهای غربی به سرزمین بیگانه ما ویژگیهایی ناآشنا و شگفتی‌انگیزی از آنها را آشکار میکند که برای جغرافیای غرب تازه است.

افزون بر وضعیت جهش فرهنگی که مفهومی شایگانی است پردازش مفهوم نه این و نه آن ویژه ما نیز گامی برای آشکارکردن افزونتر هستی ویژه مای معاصر است که از برجستگیهای آسیا در برابر غرب است؛ نه این و نه آن ویژه ما وضعیت "نه هنوز" است. این تعبیری است که من به کار میگیرم، بدین جهت که ما در گام نیهیلیسم منفعلیم که هنوز نیرو و توان ویرانگر نیهیلیسم با همه ترسناکیش آشکار نشده و تنها تطابق ارزشها و غایات از میان رفته است. از سویی دیگر "نه هنوز" بدین معنی است که خدایان ما همانند خدایان فرهنگ غربی کاملاً نمرده اند، بلکه در حال احتضارند. در فرهنگ غربی خدا مرده است و هایدگر در انتظار ظهور خدایی است که به تعبیر نیچه و فردید در پس‌فردای تاریخ خواهد آمد، ولی خدایان ما هنوز یکسره نمرده اند که این خود شارح بیشتر وضعیت "نه هنوز" از دو سوست؛ مای معاصر نه با گذشته خویش پیوندی زنده و ارگانیک داریم و به همین دلیل آن گذشته برای ما گذشته است و نه حال یا اکنون برای ما زنده است و همواره آینده ما گذشته جهان توسعه یافته است، زیرا چشم اندازی روشن از دست کم تخریبگری کامل نیهیلیسم فعال نداریم تا همانند آگاهی غربی آن را به جان دریافته و تجربه کرده باشیم. "نه هنوز" دوسویه مای معاصر وضعیتی فلاکتبار از بیگذشتگی و بی‌آیندگی است که من آن را م‌اخیر تواناست تا وضعیت نازمانندی مضاعف" به جای نه هنوز نام مینهم زیرا مفهوم آگاهی توهم مضاعف را با دقت بیشتری از مفهوم نه هنوز آشکار کند. توهم مضاعف هم پیوندی خیالی و پادرها با گذشته را متوهمانه تخیل میکند، که به راستی وضعیت ناپیوندی و گسستگی است، و نیز متوهم گشودگی پیشین داده شده آینده در ریخت توسعه است که همچنان بر نگاه خطی به تاریخ استوار است و از درک عصر روشنگری فرانسوی از جهان مدرن فراتر نرفته است، ولی توسعه اگر با همه اقتضاءاتش به جان آزموده و پذیرفته شود نیز آینده ای روشن نمی‌آفریند چراکه سرنوشت محتوم آن فعلیت نیهیلیسم است. پیش از آن

باید کمی بیشتر مضمون غربزدگی و بیگانگی از خود را بررسید زیرا مضمون بنیادین نگاه آسیادربرابر غرب برای تبیین هستی معاصرما همانست

البته سید احمد فردید در درسگفتارهایش این مفهوم را آشکار کرد؛ غرب چون کلیتی درهم تنیده و همبافته و جدایی ناپذیر است و حتی خود غربی غربزده است و ما البته غربزده مضاعفیم (ضاد، ۱۳۹۴: ص ۳۰۰؛ ص ۳۰۲). شایگان آنگاه که توضیح تقدیر تاریخی ویژه ما را می‌آغازد این مفهوم را باز می‌گوید؛ «کلیت» غرب گزینش را برنمی‌تابد و تمدنهای شرقی و جهان سومی خواه ناخواه عوارض تمدن غربی را باید بپذیرند که البته آگاهانه نیز نیست (شایگان، ۱۳۷۸: صص ۱۰۱-۱۱۱).

شایگان به راستی آگاه است که غربشناسی و ازخودبیگانگی دوروی یک سکه اند و هر دو ناشی از جهل تاریخی نسبت به غرب اند؛ نشناختن غرب نشناختن ماهیت تحولی است که در سده های اخیر غرب را به تمدن مسلط همه جهان بدل کرده و با ورود و تقلید علم و تکنیک که فرآورده غرب است غرب جهانشمول شده است، اگر چنین باشد که هست، به راستی باید تکنیک را اصل و ماهیت پدیدار غرب دانست زیرا تکنیک همان ذات متافیزیکی است. تمدن غرب اکنون جهان غالب است و فاصله تاریخی ما، کلیت شرق نه تنها ایران، با آن تمدن پر نشدنی است، و البته ورود علم و تکنیک نیز راه ناگزیر تمدن شرقی است. غربزدگی جهل به بنیان تمدن غرب است و نشناختن سیر نزولیش که شایگان آن را در چهار سطح و مرتبه آشکار کرده است. جهل به بنیان تمدن غرب رویهمرفته غربزدگی و بیگانگی از خود ویژه شرقی را سبب شده و این هر دو روی یک سکه اند. مفهوم غربزدگی آسیا در برابر غرب بار معنایی افزونتری از غربزدگی مطرح توسط فردید دارد و آن به سبب اشاره به ازخودبیگانگی ویژه شرقی در تعبیر شایگان از این مفهوم است؛ فردید «زدگی» را حتی به خود غرب نسبت میداد تا آشکار کند غرب نه تنها چونان تمدن مسلط بلکه هستی مسلط بشر است ضرورتاً تا پسفرمای تاریخ که دل آگاهی بروز کند تداوم خواهد یافت (ضاد، ۱۳۹۴: صص ۳۰۰-۳۰۱). رای شایگان «زدگی» در معنی شیفتگی در نسبت ما با غرب است یعنی بسته شدن راه فکر و گسستن از میراث و خاطره زدایی از هستی پیشین مای شرقی است. این بار افزون معنایی در مفهوم غربزدگی شایگان آشکارکننده سطح دیگری از غربزدگی است که البته هم راه را برای شناخت حقیقت تاریخی غرب میندود و هم مشارکت زاینده در خاطره جمعی ما را روبه نیستی فزاینده میندود. برای فردید آشکارگی غرب در مفهوم غربزدگی سخن از آینده و افقی در پسفردا و

دوردست را ممکن کرده، ولی برای شایگان آسیا در برابر غرب فعلاً نباید و نمیتوان از این افق و آینده سخن گفت، زیرا وضعیت ما هستی ناهشیارانه ایست که از دو سو به خود و به غرب ناآگاه است

## ۷. نتیجه

به نظر نگارنده نخستین درک مفهوم پردازانه آگاهی ایران معاصر از هستی بشر معاصر در نسبت با غرب و خود، البته پس از فردید که پیشگام است، در بخش نخست آسیا در برابر غرب ظهور کرده است که مفهوم بنیادین همه کتاب است: نیهیلیسم، تقدیر تاریخی تمدن غربی است ولی نزد "ما" همانند دیگر تمدنهای بزرگ آسیایی که هند و چین و ژاپن هستند دیگرگون و در ریخت توهم مضاعف یا وضعیت "نه این و نه آن" آشکار شده است که ناشی از وضعیت کژتاب آگاهی ماست که شایگان آن را با اصطلاح "توهم مضاعف" بیان کرده است.

مضمون غالب درک شایگان در "*آسیا در برابر غرب*" از هستی بشر مفهوم دو گانه فترت هستی بشری است. نه این و نه آن خود غربی با آگاهی از سیطره نیهیلیسم نزد برخی اندیشمندان غربی خودآگاه شده است که نخستین و مهمترین این اندیشمندان نیچه و هایدگر هستند. به درک نیچه به اشارتی بسنده کردم زیرا فهم آسیا در برابر غرب از آن نقطه آغاز برآمده است و اکنون به اشارتی به درک هایدگر از فترت هستی غربی بسنده میکنم زیرا جای آن در متن خالی است. وی غلبه تکنیک بر هستی بشر غربی را وجه مسلط هستی امروزی آن میبندد و از آن به ذات تکنیک (Ge-stell) تعبیر میکند: (Heidegger, 1977: pp36-49). متن آسیا در برابر غرب به این درک از نیهیلیسم نپرداخته و این نقطه ضعفی اساسی برای متن است زیرا درک هایدگر از نیهیلیسم هرچند خود ملهم از درک نیچه است ولی شاید از درک نیچه از نیهیلیسم بنیادینتر باشد زیرا نه بر روانشناسی و تاریخ طبیعی بلکه بر هستی شناسی تمدن غربی استوار است. کتاب آسیا در برابر غرب این مسیر را طی نکرده تا تبیین کند چرا و چگونه نیهیلیسم بر همه وجوه هستی بشر غربی غلبه یافته است و با درک نیچه ای از نیهیلیسم نیز تبیین نمیکند که چگونه غلبه نیهیلیسم آخرین دوره تمدن جدید است و مهمتر از آن چرا و چگونه چنین تحولی تقدیری تاریخی است. بیان تقدیر تاریخی هستی بشر غربی با درک هایدگر قابل آشکار شدن است.

ولی نه این و نه آن ما چونان ایرانی معاصر از نگاه متن آسیا در برابر غرب فترتی است که با ناآگاهی از تاریخیت تمدن مسلط غرب بر همه وجوه هستی ما همراه است. با آشکارگی مفهوم دوگانه دوره فترت است که نیهیلیسم چونان بُنمایه فهم متن بیش از پیش رخ مینماید: بنیاد بودن نیهیلیسم نزد فهم شایگان در "آسیا در برابر غرب" از فهم فردید نیز غلیظتر و شدیدتر است. با چنین درکی اگر دست کم بخشی از حقیقت ویرانگر جهان معاصر مای شرقی آشکار میشود آنگاه چه نسبت آگاهانه ای میان ما و غرب میتوان برقرار ساخت؟ به سخن دیگر آیا با آگاهی از نیهیلیسم میتوان به غرب مبتلا نشد، و اگر چنین است نمونه ای که خود متن می آورد چیست؟ بنابه متن اگر چنین از حقیقت غرب چونان فعلیت آن پیش از ماء و تسه دونگ آگاه بود مارکسیسم و ابتداء بر پراکسیس را بر نمیگزید و همچنان مانند وضعیت پیشتر خویش گوشه عزلت تمدنی اختیار میکرد؟ این پرسشی بنیادین است که پاسخی در متن ندارد و خود نیز به آن آگاه است. صورتبندی پرسش بنیادی طرح شده اینست که آیا نسبت آگاهانه - فعالانه ای با هستی تازه بشری از بیخ و بن ممکن است؟ نسبتی که تنها اثبات و نفی آن نباشد بلکه بالاتر از اثبات و نفی باشد. اثبات یعنی پذیرفتن امری چون همه حقیقت و نفی یعنی نفی امری با نفی تمامیت آن پدیده و آیا چنین نسبتی با جهان معاصر ممکن است؟

حقیقت غرب نیهیلیسم است و اکنون ما با آن چه نسبتی میتواند برقرار سازد؟ یا آن را بنا به روایت شایگان چون همه حقیقت غرب اثبات کند یعنی بپذیرد و تنها تلاش کند تا آن را درک کند و یا همه آن را از بنیاد نفی کند و گوشه عزلت گیرد؛ بنابراین آیا همان از خود بیگانگی و غریزدگی چون دوروی یک سکه ناشی از توهم مضاعف تکرار نمیشود؟ آیا پذیرش نیهیلیسم چون همه حقیقت غرب، خود اثبات و نفی یا توهم شناخت همه حقیقت نیست که توهمی به موازات هر دو توهم مذکور در کتاب است. آن هم حقیقتی که آگاهی وجدان غربی آن را آشکار کرده و بشر آینده را بدان هشدار داده است، ولی به هیچ روی نمیتوان و نباید آن را چون همه وجوه و تمامیت آشکارگی حقیقت دانست.

## پی‌نوشت‌ها

۱. ۱. Aufklärung واژه آلمانی که فیلسوفان و اندیشمندان آلمانی در سده هیجدهم جعل کردند و به کار گرفتند تا عصری را که در آن میزیستند تبیین کند.

۲. Mediated در اندیشه دیالکتیکی هگل هر مفهومی برای حرکت درونی و ذاتیش وساطت می یابد و به مفهومی دیگر ارتفاع میگیرد تا دست آخر در مطلق مفهوم به ایستایی و ثبات میرسد به نحوی که همه مفاهیم را دربرمیگیرد. هم در منطق و هم در پدیدارشناسی که پدیداری آگاهی برای خود سوژه است و هم در دانش فلسفی ابژکتیو تا عیان شدن مطلق در هنر، دین و فلسفه همواره هر مفهوم و عین آن وساطت می یابد تا نهایتا با خرد مطلق Spekulatif همه تقابلهای ارتفاع گیرند و وساطت انجام پذیرد.

۳. Der Geist واژه ایست که هگل برای مفومی سوژه مطلق به کار میگیرد و از انسان فردی و متنهایی فراتر است.

۴. در اندیشه هگل دین حقیقت مطلق را بازنمایی میکند و در آخرین گام روح و پس از دین این فلسفه است که حقیقت را به نحو مطلق و در یگانگی مطلق عیان میکند به نحوی که سوژه و ابژه یکی و یگانه میشود.

۵. برای مفهوم Absurd و اسمش Absurdity آورده شده است.

۶. Mutation شایگان خود واژه فرانسوی موتاسیون را به کار میگیرد.

## کتابنامه

- شایگان، داریوش، ۱۳۷۸. آسیا در برابر غرب. تهران. موسسه انتشارات امیرکبیر.
- ضاد، محمد رضا، ۱۳۹۴. فردینامه: نگاهی به زندگی و آثار و افکار سید احمد فردید. تهران. نشر موج.
- Hegel, G. W. F. H., 2010. *Philosophy of Mind*. Translated by W. Wallace & A. V. Miller. Oxford: Clarendon Press.
- Heidegger, Martin., 1977. *The Question Concerning Technology and Other Essays*. Translated and with an Introduction by William Lovitt. New York & London: Garland Publishing, INC.
- Nitzsche, Friedrich., 2002. *Beyond Good and Evil*. Translated by Judith Norman. Cambridge: Cambridge University Press.
- Nitzsche, Friedrich., 1967. *The Will To Power*. Translated by Walter Kaufmann and R. J. Hollingdale. New York: Vintage Books.